

■ از رکود اقتصاد تار کود فکر

هر دکوراسیون و تزئینات داخلی که به خاطر شکست یک کسبوکار که احتمالاًشانزده‌و‌بدون در نظر گرفتن واقعیت‌های پیرامونی ورقبای حاضر در آن راسته و محل با کسبو کار بعدی تعویض می‌شود، چندصمیلیون و بیشتر هزینه برمی‌دارد و این علاوه بر آن خسارات انسانی و آشفنگی‌های اجتماعی است که ما به سادگی از کنار آن عبور می‌کنیم.

وقتی یک فضای تجاری در عرض یک سال، چندین بار بین چند صنف مختلف دست به دست می‌شود، به آن معناست که یک جای کار می‌لنگد، ما به نقطه‌ای رسیدهایم که دیگر نمی‌توانیم از همدیگر بخیریم و به همدیگر بفر وشمیم و این طعم تلخ رکود اقتصادی زیر زبان ما حس می‌شود.اما این اتفاق همه داستان نیست، چون همین رکود اقتصادی هم محصول و ماحصل هزاران رفتاری است که کنار هم جمع می‌شود و در نهایت به چنین نقطه‌ای می‌رسد.

شما می‌توانید در شهرهای تان به ویژه در کلاتشهر این بدیده را زیر نظر بگیرید که وقتی صاحبان سرمایه، نگاه جامعی ندارند، وقتی بیزنس‌پلن قابل اتکایی نیست و برآوردها هیچجانی است، چه فجایی روی می‌دهد.

■ خسارت فقدان نگاه بلند

مولانا در مثنوی معنوی خسارت‌های فقدان نگاه جامع به زندگی را در حکایتی زیبا چنین بازگو می‌کند: حقوق ایاز، غلام سلطان محمود با حقوق ۳۰ وزیر او برابری می‌کرده است.

چون امیران از حسد جوشان شدند

عاقبت بر شاه خود طعنه زدند

کاین ایاز تو ندارد سی خرد

جامگی سی امیر او چون خورد

و شاه برای اینکه به امیران خود نشان دهد چرا ایاز ۳۰ برابر آنها دریاقتی دارد، آنان را به صحرا می‌برد.شاه در صحرا کاروانی را می‌بیند وبه یکی از امیران خود می‌گوید برو بیرس این کاروان از کجا می‌آید. آن امیر می‌رود و برمی‌گردد و می‌گوید از شهربری. سلطان می‌پرسد به کجا می‌روند؟ آن امیر در جواب می‌ماند، سلطان، امیر دیگری را می‌فرستد، او می‌آید و می‌گوید به یمن می‌روند. سلطان می‌پرسد کالای‌شان چه بود. آن امیر در جواب می‌ماند، سلطان، امیری دیگر را می‌فرستد و آن امیر می‌آید و می‌گوید کاسه‌های رازی. سلطان می‌پرسد چه زمانی از ری حرکت کرده‌اند؟ آن امیر در جواب می‌ماند. ۳۰ امیر و بیشتر.

■ سست رای و ناقص اندر کز و فر

اینجاست که سلطان روی می‌کند به آن عقل‌های پریشان و پراکنده و نگاه‌های ناقص که تکه‌های واقعیت پیرامونی خود را نمی‌توانند کامل کنار هم ببینند و می‌گویند من روزی ایاز خود را امتحان کردم که بسرو از آن کاروانیان بیرس از کجا می‌آیند و ایاز آنچه را که شنما در ۳۰ بار رفت و برگشت بر رسیدید در یک بار رفتن پرسید و بر آن همه اکتفا می‌ماند، یعنی که شما واقعیت را آنچنان که هست نمی‌بینید، در حالی که نگاه ایاز اقتدر جامع و بزرگ است که واقعیت با همه گستردگی‌اش در آن نگاه جا می‌شود. در واقع در این حکایت مولانا می‌گوید علت خسارت‌های فراوانی که ما در زندگی می‌بینیم، بسه خاطر ناقص دیدن صحنه زندگی است، به خاطر شتابزدگی، ترس، خودشیفتگی و هزاران نقصی است که در نگاه ما وجود دارد. ایاز در واقع تمام انسان جامع و کامل است که صحنه زندگی را عیان می‌بیند و سود می‌برد و آن امیران نماد انسان‌هایی هستند که از خود نظر، رای و نگاه ندارند.

■ محمد مهر

احتمالاً در هیچ نقطه دنیا نمی‌توان سرعت ساخت پارکینگ‌ها، بزرگراه‌ها و خیابان‌ها را به سرعت ورود خودروها به معابر رساند، البته دولت‌ها با همه‌راهی که در دست دارند راهکارهایی به این منظور اندیشیده‌اند که از آن جمله می‌توان به تمرکز بر حمل‌ونقل عمومی با تسهیل در استفاده از آن، جایگزینی خودروهای فرسوده، اعطال محدودیت‌های پرای‌ور خودروها به بخش‌های مرکزی و پرتراфик شهر اشاره کرد.

متأسفانه ما در سال‌های گذشته به دلایل مختلف، نه سرمایه‌گذاری مطلوبی در ساخت پارکینگ‌های عمومی، مکانیزه و مدرن انجام داده‌ایم و نه توسعه و نوسازی ناوگان حمل‌ونقل عمومی از جمله مترو و خطوط اتوبوسرانی با سرعت مطلوبی پیش رفته است. در اینکه دست‌نگاه‌های چون وزارت کشور، شوراهای شهر، شهرداری‌ها و نهادهای دیگر در این باره مسئولیت‌هایی دارند که به آنها عمل نشده است، تردیدی وجود ندارد.اما در عین حال بخش قابل توجهی از آشفنگی‌هایی که در یک شهر روی می‌دهد، به رفتار شهروندان برمی‌گردد.

بهزاد سار خانی، مخاطب روزنامه تصویری را از محل پارک

بنابراین صحنه زندگی را ناقص و پریشان می‌بینند.

حالا اگر ما قدری از خودشیفتگی ملی، قومی، صنفی و فردی خود بکاهیم، این سؤال در برابر ما قرار می‌گیرد که ما چرا این همه خسارت‌بار زندگی می‌کنیم؟

■ نه‌امن باید چرخ خود را اختراع کنیم

در مثال رکود حاکم بر واحدهای تجاری گفته شد که دست‌کم هر چهار پنج ماه یک بار صنفی می‌آید، سرمایه‌های دیوار، کف، تزئینات سقف، صندلی‌ها و روشنایی به کار رفته در آن را کن فیکون می‌کنند، آیا این از بیخ و بن کوفتن، یادآور نوع نگاه مدیران دولتی ما نیست که وقتی می‌آیند همه طرح‌های دولت پیشین و مدیریت‌های قبلی خود را کنار می‌زنند و آن همه را یکسره باطل می‌انند؟ چرا ما دچار این همه رکود شده‌ایم؟ چون نگاه، تجارب، اندوخته‌ها و ظرفیت‌های پیش از خود را قبول نداریم و حتی

اگر آن اندوخته‌ها و ظرفیت‌ها در حد یک چرخ باشد،

می‌گوییم نه، من باید چرخ خود را اختراع کنم.

مثال شلختگی در ویران کردن سرمایه‌واحدهای تجاری مشتتی از آن خرواری است که در اقتصاد بزرگ‌تر و

کلان ما دیده می‌شود. ما با سرمایه‌های کلان خود چه کرده‌ایم؟ به عنوان مثال مگر قرار نبود درآمدهای نفتی ما در صندوق ذخیره ارزی جمع شود و اقتصاد ما متکی به درآمدهای نفت نباشد؟ امروز ما می‌توانیم به همان مثال مولانا درباره ایاز و امیران رجوع کنیم و ببینیم کدام صحنه‌ها را در اقتصاد، اجتماع و فرهنگ ناقص دیده‌ایم که سهم ما به اینجا رسیده است که خودمان محصول خاک این کشور را نمی‌توانیم مصرف کنیم. اما

خارجی‌های ما توانند و این نوعی تحقیرشدگی ملی است. به عنوان مثال چند درصد از ایرانی‌ها می‌توانند پسته یک میلیون تومانی را که در خاک این کشور پرورده

شده مصرف کنند؟

■ بلند نیستم یا سرمایه‌های مان کار کنیم

اگر ما صاحبان کسبوکار در این سال‌ها یاد گرفته بودیم که چگونه با سرمایه‌های خود به شکل مولد و در راستای منافع ملی کار کنیم - البته مدیران، برنامه‌ریزان و سیاستگذاران چنین طرح و برنامه‌ای را از سال‌ها پیش در جهت چاپک‌سازی و فضا دادن به بخش خصوصی در دستور کار قرار می‌دادند- امروز مجبور نبودیم هر سه‌چهار ماه یک بار فضای کسبوکار شکست‌خورده‌مان را از نقطه الف به نقطه ب ببریم و آنجا هم به این نتیجه برسیم که در نقطه الف رسیده بودیم.

معروف است بخش دولتی، پروژه‌های را با چند برابر قیمت واقعی آن به اتمام می‌رساند. علاوه بر سازوکار بوروکراتیک، فاکتورسازی‌ها و سوءاستفاده مالی و نقص در نظارت درون‌سازمانی و برون‌سازمانی، فقدان مدیریت

کاملاً واضح درک می‌کنیم، وقتی برخی فرو می‌ریزد و آتش‌نشان‌ها که برای اطفای حریق رفته‌اند زیر آن برج جان خود را از دست می‌دهند، فاجعه بنا همه اجزای آن جلوی چشم ما قرار می‌گیرد، روزها و هفته‌ها سوزه رسانه‌ها می‌شود ولی در زیر آوار ماندن‌ها و فرو ریختن‌های نامحسوسی وجود دارد که دود و آتشی ندارد و به چشم نمی‌آید اما از آن فاجعه‌های مرئی بیشتر به سرمایه‌های انسانی و مالی ما آسیب می‌زند. ما اکنون زیر چنین آواری مانده‌ایم و بیشتر از اینکه فقر مالی ما را عذاب دهد، فقر نگاه، فقر فرهنگی و فقر روانی و فکری مایه عذاب و شکنجه‌ماست و اتفاقاً آن فقر مالی محصولی از محصولات آن فقر نظر، فقر فرهنگی و روانی و نداشتن نگاه جامع است که بر ما سیطره یافته است.

■ چرا ساختمان‌های چندصدساله مهم هستند؟

دوست معماری داشتیم که سال‌ها در سوئد زندگی کرده بود و چند سال پیش به من می‌گفت در سوئد حضور ساختمان‌های چندصدساله یک امر کاملاً طبیعی است. این ساختمان‌ها از نسل قبلی به نسل بعدی می‌رسد و نهایتاً بازسازی مختصری برای استحکام بنا صورت می‌پذیرد. این دست‌کم دو فایده آشکار دارد؛ اول اینکه معماری و ساختمان‌های چندصدساله پیونددهنده نسل‌های یک کشور به همدیگر هستند و نسل‌های امروزی به واسطه معماری می‌توانند گذشته پیشینیان خود و آن فرهنگ و نگاه را مشاهده کنند و ارتباط خودشان با آنچه در گذشته روی داده است قطع نشود-همچنان‌که به طور مثال، اگر میدان نقش جهان اصفهان نبود، ما تاصوری در دسترس و واقعی از آنچه در دوره صفویه روی داد نمی‌داشتیم- و دوم اینکه از هدررفت سرمایه‌ها جلوگیری می‌کند.

در تهران بارها و بارها به چشم خود دیده‌ایم ساختمان‌هایی که محکم و زیبا بنا شده‌اند؛ ساختمان‌های زیبایی که هیچ‌اشکالی در آنها پیدا نمی‌کنید، کوبیده شده‌اند تا برج‌های چند طبقه در آنها ساخته شوند. چرا ما سرمایه‌های خود را هدر می‌دهیم؟ چون سرمایه‌های خود را نمی‌شناسیم. وقتی در همین تهران از شهرداری بگیرید تا بانک‌ها، تأمین‌کننده‌های سرمایه و فعالان بخش خصوصی سرمایه را فقط و فقط در زمین می‌بینند و لایغر، در آن صورت معلوم است که ساختمان‌های سالم که آن همه نیروی انسانی و سرمایه مالی صرف ساختن آنها شده کوبیده شوند و تازه همان ساختمان‌هایی هم که ساخته می‌شود، به خاطر سوداگری ویران‌کننده‌ای که در این حوزه روی داده، متروک بمانند.

■ فقدان تنظیم‌گری بالادستی در فعالیت اصناف

وقتی به هدررفت سرمایه‌ها به ویژه در ظهور و افول زودهنگام و مکرر کسبوکارها در فضاهای تجاری دقیق نگاه کنیم، می‌بینیم بخشی از این قسه بر عرصه به کم‌کاری نهاده‌ا و اتحادیه‌هایی برمی‌گردد که باید جنبش و پراکندگی کسبوکارها را مدیریت کنند و اجازه ندهند سرمایه‌ها در جهت تضییع پیش برود. اتحادیه‌های اصناف در این باره می‌توانند نقش مهم و کلیدی را ایفا کنند و به دستگاه‌های بالادستی داده‌های قابل اطمینانی ارائه کنند که فی‌المثل کشش جمعیتی و درآمدی فلان منطقه با تقاضا برای راماندازی فلان کسبوکار همخوانی دارد و اگر این همخوانی وجود دارد، چند واحد همزمان و با چسه فاصله‌ای می‌توانند از همدیگر فعالیت کنند، در صورتی که امروز به نظر می‌رسد متأسفانه چنین رویکرد و تنظیم‌گری در فعالیت اصناف دیده نمی‌شود.

مکان فرهنگی دنبال جایی برای پارک ماشین خود می‌گردد.

در واقع ما گمان می‌کنیم مثلاً یکی دو متر جلوتر یا عقب‌تر پارک کردن ما ماشین جلویی یا عقبی تأثیری در سرنوشت شهر ندارد اما اگر قدری دقت کنیم و از نزدیک به سرنوشت همین رفتارهای به ظاهر کوچک و بی‌اهمیت نگاه کنیم، می‌بینیم کوچک‌ترین حرکات ما می‌تواند در سرنوشت و کنشگری آدم‌های این شهر اثر بگذارد.

ما می‌توانیم کمی به قوه تخیل خود پر و بال دهیم و تصور کنیم شهروندی می‌خواهد کمی از روزمرگی‌ها و درگیری‌های این شهر شلوع دور شود. او با این قصد و نیت که کتاب مطلوب خود را در فضای آرام و دلپذیر باغ کتاب پیدا کند و شروع دوباره‌ای برای ادامه زندگی و آموختن و از نو آغازیدن داشته باشد، وارد محوطه این فضا می‌شود اما اقتدر در ازدحام معابر تین فضای فرهنگی و کمبود فضای پارک گرفتار می‌شود که عطایش را به لقایش می‌بخشد و عصبی‌تر و آشفته‌تر این مکان را ترک می‌کند.

ما در سطوح مدیریتی و روابط بین فردی‌مان کمتر برای چنین ظرایفی اهمیت قائل هستیم، تردیدی وجود ندارد که سرنوشت شهر و شهروند به هم گره خورده است، اما ما رنجش آن شهروند را به هیچ می‌گیریم. انگار که بگوییم یک درخت نباشد برای جنگل اتفاقی نمی‌افتد. گرچه این جمله ظاهراً

و در منطق ظاهرینبانه و خودمخوره‌انه درست به نظر

می‌رسد که اگر یک درخت بیفتد، یک درخت افتاده است نه یک جنگل، اما اگر واقع‌بین باشیم و کمی دوراندیشانه‌تر و اخلاقی‌تر به داستان نگاه کنیم، متوجه می‌شویم افتادن درخت مساوی با افتادن جنگل است، چون جنگل چیزی جز اجتماع درختان نیست و جنگل با همه گستردگی و بزرگی خود هویت، ساخت و بافت خود را از درختان می‌گیرد و اگر درختان نباشند، جنگلی نیز وجود نخواهد داشت، اما اگر جنگلی وجود نداشته باشد، درخت می‌تواند باشد و این عظمت، اهمیت و بزرگی درخت نسبت به جنگل را نشان می‌دهد، همچنان‌که اگر شهروندی نباشد، شهری شکل نخواهد گرفت، بنابراین خوب است در طراحی فضاهای عمومی، انسان‌ها و نه پروژه‌ها دیده شوند. اینکه پروژه‌های بزرگی مثل باغ کتاب یا باغ هنر راه بیفتد، خوب است اما اگر این پروژه‌ها انسان محور نباشند، یعنی به ضروری‌ترین و حداقل‌ترین نیازهای انسان بی‌توجه بمانند، در آن صورت به آن مقصد و مقصود خود نخواهند رسید.



دست‌به‌دست شدن چند ماه یک بار فضاهای تجاری و هدررفت هزینه‌های میلیاردی

پت و متیسم در کسب‌وکارها

■ حسن فرامرز

حدود دو سال است در راسته خیابان فاطمی، یک فضای تجاری را زیر نظر گرفته‌ام که به طور میانگین هر چهار پنج ماه یک بار دست یک سلسله می‌افتد. سلسله میوه‌فروش‌ها می‌آیند با انارها، پر تقال‌ها و لیمو‌شیرین‌ها، جولان نداده عمر سلسله‌شان حتی به نوب‌رانه‌های بهار هم نمی‌رسد، جمع می‌کنند و می‌روند و سلسله دوبر کبابی‌ها با آن استوانه‌های